



بازخوانی کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم

علیرضا ذکاوتی قراکزلو

شبهات و ردود حول القرآن الکریم، الاستاذ محمد هادی معرفة،
تحقیق: مؤسسه التمہید - قم المقدسه، الطبعة الاولى، ۱۴۲۳ هـ،
۲۰۰۲ م، ۶۰۷ ص.

نکاتی از باب اول

اما اینکه قرآن را متأثر از تعلیمات یهود و مسیحیت انگاشته اند، ناشی از وحدت اصول ادیان و سرچشمه یگانه آنهاست (ص ۷). بعضی مستشرقان نیز که این سخن را گفته اند، در مورد تورات و انجیل نیز همین عقیده را دارند و آنها را متأثر از منابع پیشین و کهن تر می دانند (ص ۸). البته عده ای نیز مسیحیت را اصل گرفته و انگیزه شان در حمله به قرآن و اسلام دفاع از مسیحیت بوده است و اینان مستشرقان مسیحی وابسته به واتیکان اند که احیاناً انگیزه های استعماری نیز دارند که تحقیق خالص را به شائبه اغراض آلوده است.

ویل دورانت با اشاره به ورقه بن نوفل، پسر عموی خدیجه که با محمد (ص) از نزدیک ارتباط داشت، و نیز مسافرت های مکرر محمد (ص) به مدینه که پدرش آنجا در گذشته بود، گوید: در آیات قرآن از حسن اخلاق مسیحیان و نیز گرایش توحیدی یهود یاد شده و چه بسا محمد (ص) آن عقاید را با عادات و اعتقادات مشرکانه اعراب سنجیده و احساس نیاز به دین جدیدی کرده است که آن گروه های مختلف و متخالف را پیوند دهد.

کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم از آخرین آثار قرآن شناس مشهور معاصر مرحوم آیت الله هادی معرفة است که از بهترین ها در نوع خود است. ایشان می کوشد به پنج پرسش یا ایراد عمده در مورد قرآن پاسخ دهد:

یکی اینکه می گویند قرآن وحی نیست؛ یا از این جهت که اصولاً ارتباط انسان و خدا مستقیماً ممکن نمی باشد یا از آن جهت که به محمد (ص) وحی نرسیده، بلکه او در سفر و حضر از زبان این و آن به ویژه یهود و مسیحیان چیزهایی شنیده و با آنچه از محیط تأثیر پذیرفته و در خلوت غار حرا بدان اندیشیده، در آمیخته و چکیده و گزیده آن را به عنوان قرآن آسمانی کرده است.

دوم اینکه در قرآن بسیاری از تأثرات محیط و احوال و اوضاع جاهلیت هست که در بیشتر آموزه ها و برنامه های قرآن نیز جلوه گر است و آنچه به نظر امروزی خشن و عقل ناپذیر می آید - مثلاً معجزات ها - از همین ناحیه است.

سوم تناقضاتی که به نظر مخالفان در قرآن مشاهده می شود. چهارم احتمال وجود اشتباهات تاریخی و ادبی یا منافی بودن با مسلمات علمی که از روی بی دقتی مدعی شده اند. پنجم احتمال تحریف ... (مقدمه کتاب).

و مرحوم آیت الله معرفة که صاحب تألیفات متعدد در موضوعات قرآنی است، در کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم کوشیده است به این سؤالات یا اشکالات جواب مشروح و مستدل بدهد که خلاصه آن از لحاظ خوانندگان می گذرد.

تعالیم و قصص قرآن را با اساطیر عهدین مقایسه کنیم (ص ۱۳)، برتری قرآن به کتب تحریف شده معلوم می شود (۲۴-۱۴). قرآن حرمت انبیا را پاس می دارد؛ حال آنکه تورات داستان های زنده و زشت از نوح و ابراهیم نقل کرده است (ص ۲۷).

مرحوم معرفت کوشیده است اثبات کند که طوفان نوح طبق آنچه در تورات آمده، برای تمام کره زمین است - که این محال طبیعی است - اما و از آن قرآن برای قسمتی از زمین که قوم نوح ساکن بوده اند می باشد (ص ۳۰-۴۶) و همچنین قرآن عمر طولانی نوح را ممکن و قابل قبول می داند (ص ۴۷). پدر ابراهیم آزر نیست، بلکه تاریخ است و آزر عموی ابراهیم است (ص ۵۳). آن پسر ابراهیم که می خواست ذبح کند و خدا برایش ندا فرستاد اسماعیل است (ص ۵۵)، نه اسحاق (آن چنان که تورات می گوید).

قصه لوط و دخترانش در تورات نیز بعد از بلایی که بر شهر لوط واقع شد، بسیار شنیع است. (ص ۵۷) نیز داستان یعقوب پدر بزرگ یهودیان که پدرش را گول زد و به جای عیسی برادرش، حائز مقام پیامبری شد، برخلاف شأن نبوت و یک داستان ابلهانه و بازی کودکانه است (ص ۵۸).

در تورات گوساله را هارون می سازد، نه سامری (ص ۶۲). در تورات داود با حیله و ناجوانمردی زن اوریا را تصرف و آستان می کند، بعد با توطئه ای اوریا را به کشتن می دهد و با زن وی ازدواج می کند. آن بچه که از حرام نطفه اش منعقد شده بود، می میرد و بچه بعدی سلیمان است (ص ۷۷). در خاندان داود فجایع و فضایح دیگری هم رخ می دهد که شایسته اشخاص عادی نیست، چه رسد به انبیا (البته بعض مفسرین ذیل آیه ۲۳ سوره ص به این قصه اشاره کرده اند).

در قرآن خطاب به مریم «یا اخت هارون» آمده است (سوره مریم، آیه ۲۸) مستشرقان پنداشته اند مراد هارون برادر موسی است، به این قرینه که جای دیگر برای مریم تعبیر «ابنة عمران» آمده است (سوره آل عمران، آیه ۳۵) پاسخ مؤلف این است که اگر معاصران پیامبر چنین برداشتی از آیه کرده بودند، به حضرت ایراد می گرفتند (ص ۸۴). باید گفت اتفاقاً خود مؤلف دو روایت آورده که چنین برداشتی وجود داشته: یکی عایشه که پنداشت مریم خواهر هارون (برادر موسی) است و کعب الاحبار او را متوجه کرد. دیگر مسیحیان نجران که به فرستاده پیامبر همین ایراد را گرفتند و او در بازگشت به مدینه، از حضرت پرسید و حضرت پاسخ داد: چرا نگفتی در آن زمان مردم فرزندان خود را به نام های پیامبران و صالحان می نامیدند (ص ۸۴). باید دانست مادر مریم از سلاله هارون (برادر موسی) بوده و انتساب وی به هارون نیز بیراه نیست. همچنین پدرش از

ویل دورانت گوید: غیر از محمد (ص) پیغمبر نماهای دیگری نیز در اوایل قرن هفتم میلادی در گوشه و کنار عربستان پیدا شدند که می خواستند با دعوی ارتباط فوق بشری، آیین واحد برای اعراب بیاورند. همچنین کسانی از اعراب به یهودیت و بعضی به مسیحیت گرویدند و نیز کسانی به عنوان حنفیه (یا حنفاء بودند که از بت پرستی کناره گرفتند. اینان در جستجوی حقیقت به سیر و سلوک پرداختند؛ همان طور که کسانی منتظر آمدن موعود یهود یا مسیحیت بودند (ص ۹).

به نظر اسقف دره الحداد (م ۱۹۷۹) قرآن خود گواهی می دهد که مطالبش در کتب پیشینیان بوده است: «إن هذا لفي الصحف الأولى صحف ابراهيم و موسى» (سوره اعلی، آیه ۱۸-۱۹) و «لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهيم الذی و فی الا تزر وازرة و زر اخری» (سوره نجم، آیات ۳۸-۳۶) و «وانه لفي زبر الاولین»؛ اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل» (سوره الشعرا، آیات ۱۹۶-۱۹۷) این شخص، کلمه «تفصیل» را در آیه «کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیاً» (سوره فصلت، آیه ۳)، به معنای نقل و ترجمه گرفته و می گوید: یعنی از اصل غیر عربی به این زبان ترجمه شده و لذا تصدیق کننده اصل و مرجع است: «ومن قبله کتاب موسی اماماً و رحمة و هذا کتاب مصدق لساناً عربیاً» (سوره احقاف، آیه ۱۲) (ص ۱۰).

مستشرقان دیگر همچون: تسدال، ماسیه، آندریه، لامنز، گلدزبهر و نولدیکه معتقدند قرآن از کتب پیشینیان بسیار استفاده کرده و حججشان شباهت قصص و حکم (و احکام) قرآن و دیگر کتب دینی است؛ چنان که با تعالیم زرتشت و براهمه نیز همانندی هایی دارد: معراج، بهشت، جهنم، پل صراط، شروع با نام خدا، پنج نماز ... و نیز گواهی و بشارت پیغمبر به پیغمبر بعدی.

به نظر ویل دورانت کلمه «رحمان» مأخوذ از «رحمانا» عبری است.

البته مسلمانان معتقدند این همه ریشه در شریعت ابراهیمی دارد و شرایع توحیدی همه یکسان اند: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصی به ابراهيم و موسی و عیسی ان اقیموالدین و لاتتفرقوا...» (سوره شوری، آیه ۱۳) به گفته قرآن این دین توحیدی واحد اسلام است و دینی غیر اسلام پذیرفته خدا نیست (سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره بقره، آیه ۱۳۶). قرآن یهودیان و مسیحیان را از چسبیدن به آنچه خود دارند، بر حذر داشته، به سوی ملت حنیفی ابراهیم فرامی خواند (سوره بقره، آیه ۱۳۵) تاریخ (و تعمیم) خدایی یابند (سوره بقره، آیه ۱۳۸).

به نظر مؤلف تشابه قرآن با کتب پیشینیان نه تصادفی است و نه به سبب تقلید و اقتباس، بلکه از وحدت منشأ است، خصوصاً اگر

نسل داود بوده و نام پدرش عمرام (=عمران) است (منتهی نه عمران پدر موسی علیه السلام).

بر قرآن ایراد کرده اند که در روایت سخن گفتن عیسی در گهواره، متفرد است؛ حال آنکه در هیچ یک از انجیل ها چنین قصه ای نیامده (ص ۸۸).

پاسخ مؤلف این است که مگر مسیحیان همه روایت های مذهبی خود را محفوظ نگه داشته اند؟ مثلاً انجیل های متی، مرقس و لوقا از ۳۳ معجزه مسیح فقط به یکی اشاره کرده اند و انجیل یوحنا فقط به هفت معجزه اشاره کرده است. البته در انجیل لوقا تکلم در گهواره به یحیی نسبت داده شده (ص ۸۹). و نیز مسیحیان، بشارت مسیح بر آمدن محمد (ص) را انکار کرده اند. لفظی که در انجیل به «تسلیت دهنده» ترجمه شده، طبق منقولات متعدد مؤلف کتاب «صاحب ستایش بسیار» صحیح است که با «احمد» ذکر شده در قرآن (سوره صف، آیه ۶) و «محمد» منطبق است (ص ۹۵) (در انجیل برنابا طبق عقیده اسلامی ترجمه شده است).

قضیه مصلوب نشدن عیسی (ع) هم برخلاف آنکه مستشرقان از اشتباهات قرآن می پندارند، میان مسیحیان سابقه داشته. پیروان باسیلید و غیر ایشان عقیده داشتند که یکی از حواریون به جای مسیح مصلوب شد و حتی در انجیل برنابا نام آن شخص یهودای می باشد (این همان است که مسیح رالوداد) (ص ۱۰۱). شیخ محمد عبده گوید: اصل عقیده مصلوب شدن و فدا شدن در راه گناه بنی آدم یک عقیده شرک آمیز هندی است. هموز کتابی به نام سفرنامه رسولان آورده است که مسیح مصلوب نشد، بلکه دیگری به جای او مصلوب شد (ص ۱۰۱، به نقل از المنار، ج ۶، ص ۳۵).

نکاتی از باب دوم

در مورد آیه ۶ سوره نساء راجع به جواز زدن زن (ص ۱۴۹ به بعد) نظر مؤلف، پس از بحث روایی مفصلی، بر این قرار گرفته: «فالأخذ بظاهر اطلاق الآیه أخذ بظاهر منسوخ و مخالفة صریحة لمنع الرسول و توصیاته البالغة و كذا الأئمة الطاهرين من بعده» (ص ۱۵۸)

اینکه مستشرقان به تبع امام فخر رازی، ابن سینا را منکر جن پنداشته اند، غلط است. (ص ۱۸۹)

در مورد تشبیه میوه درخت زقوم به «سر شیاطین» که از دیرباز میان مفسران و ادبا مورد بحث بوده، به نظر مؤلف «شیطان» در اینجا به معنی ماری است که همچون خروس تاج گوشتی بر سردارد و زشت و بدمنظر است و زیر درخت انجیر وحشی در بیابان ها دیده می شود (ص ۱۹۳). پس تشبیه محسوس به محسوس است، نه آنکه ایجاد وحشت و نفرت از راه توهم انگیزی باشد.

در مورد سحر به نظر مؤلف اثر آن ذهنی است و دلیلی نداریم که قرآن تأثیر آن را واقعی تلقی کرده باشد. همچنین در مواردی که کافران به گمان خودشان پیامبر را جادو کرده اند (یا به چشم زخم تهدید نموده اند) طبق آیه قرآنی ساحر به هیچ روی توفیق و سازگاری ندارد (سوره طه، آیه ۲؛ سوره یونس، آیه ۷۷). استدلال به سوره فلق و داستانی در شأن نزول آن از سوی مخالفان، نیز باطل است؛ چرا که نزول سوره فلق در مکه و آن داستان که نقل می کنند، در مدینه واقع شده است (ص ۲۰۴-۲۷۷).

اینکه آیه «و ان یکاد» (سوره قلم، آیات ۵۱-۵۲) را دلیل بر این گرفته اند که قرآن تأثیر چشم بد و نگاه بد را قبول دارد، صحیح نیست؛ زیرا چیزی را که بپسندند و به شگفت آیند، چشم می کنند، نه کسی چیزی را که ناپودی اش را خواهان اند (ص ۲۳۲) همچنان که در سوره فلق فرموده است که از شر حاسد و آنچه از راه حسد به عمل می آید، به خدا پناه برند، و اینکه یعقوب به فرزندانش توصیه می کند که همگی از یک دروازه داخل نشوند، بلکه از درهای مختلف وارد شوند (یوسف، آیه ۶۷) نه از جهت بیم چشم زخم است، بلکه می خواهد که هر کدام جداگانه از تأثیر ملاقاتشان در یوسف با خبر شوند (ص ۲۳۰).

اینکه مستشرقان، قرآن را متأثر از شعر جاهلی انگاشته اند، شعرهای مورد استشهاد همگی مربوط به بعد از اسلام، و خود اقتباس از قرآن است، نه برعکس (ص ۲۳۷-۲۳۸).

اینکه پنداشته اند در قرآن تعبیرات زننده هست، اشتباه است؛ از جمله «احصنت فرجها» در وصف مریم (سوره انبیا، آیه ۹۱؛ سوره تحریم، آیه ۱۲) که منظور از «فرج» در اینجا شکاف پیراهن یا چاک دامن است؛ همچنین است کلمه «فروج» در آیات ۳۵ احزاب و ۳۰ و ۳۱ نور و ۵ مؤمنون. (حتی تسمیه عضو تناسلی به «فرج» هم نوعی مجاز است، نه حقیقت).

در تعبیر «فخانتاهما» (سوره تحریم، آیه ۱۰) که درباره زن لوط و زن نوح آمده منظور بی عفتی و فحشا نیست، بلکه انکار رسالت و همراهی نکردن با شوهر و نفاق آن دو است. ضمناً تعریض به دو تن از زنان پیامبر اسلام است که کاملاً اطاعت نمی کردند، بلکه به پشتیبانی یکدیگر بر روی پیامبر می ایستادند. ابن عباس از عمر بن خطاب روایت می کند که منظور عایشه و حفصه است (ص ۲۴۲).

نکاتی از باب سوم

آیاتی در قرآن هست که بین آنها اختلاف و تناقضی به ظاهر دیده می شود و مستشرقان (با استفاده از کتب تفاسیر و کلامی خود مسلمان) علیه قرآن به آنها استدلال کرده اند که ذیلاً ذکر می کنیم: آیه ۵ سوره سجده روز معینی را برابر یکهزار سال و آیه ۴

سوره معارج پنجاه هزار سال تعیین کرده است. از ابن عباس روایت شده که مراد دو آیه، یک روز نیست (ص ۲۴۵). تفصیل مطلب در صفحات ۲۵۷-۲۵۸ آمده است که طالب آن می تواند ملاحظه کند.

اینکه خلقت آدم یک جا از «تراب» (سوره آل عمران، آیه ۵۹)، یک جا از «حماً مسنون» (سوره حجر، آیه ۲۶)، و یک جا از طین لازب (سوره صافات، آیه ۱۱) و یک جا از صلصال کالغفار (سوره الرحمن، آیه ۱۴) آمده، تناقض نیست؛ زیرا هر کدام از این کلمات مرحله ای و حالتی را نشان می دهد (ص ۲۴۹).

اینکه عصای موسی یک جا به جان (یعنی مار کوچک) و یک جا به ثعبان مبین (یعنی اژدها و مار بزرگ) تعبیر شده نیز تناقض نیست؛ زیرا اولی در دیده خود موسی و دومی در دیده فرعون و جادوگران است (ص ۲۵۰). کلمه اول در سوره قصص ۳۱ و کلمه دوم در سوره شعراء ۳۲ آمده است.

اینکه یک جا آمده است: «فیومئذ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان» (سوره الرحمن، آیه ۳۹) و جای دیگر آمده است: «قفوهم انهم مسؤولون» (سوره صافات، آیه ۲۴) تناقض نیست؛ زیرا مربوط به دو جایگاه است؛ همچنان که «مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (سوره انفال، آیه ۱۷) و «فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم» (سوره انفال، آیه ۱۷) نیز تناقض نیست؛ چرا که فعل مستقیماً از بنده سر زده، و لیکن تأثیر از خداست و از بنده نیست (ص ۲۵۰).

بعضی نیز گفته اند که این آیه: «و قال الملائم قوم فرعون ائذر موسی و قومه لیفسدوا فی الأرض و یدرک و آلهتک» (سوره اعراف، آیه ۱۲۷) یا قول فرعون: «انا ربکم الاعلی» (سوره نازعات، آیه ۲۴) قابل جمع نیست، جواب داده شده که فرعون خود را بالاتر از همان خدایان می دانست (ص ۲۵۱). (به گمان نویسنده مقاله شاید جواب این باشد که میان معنای «الله» و «رب» فرق معنی هست.

و اینکه تصور شده میان دو آیه «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله» (سوره رعد، آیه ۲۸) و «انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» (سوره انفال، آیه ۹) اختلاف به نظر می آید، با توجه به آیه زیر که جمع هر دو مطلب است، رفع ابهام خواهد شد: «تقتشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله» (سوره زمر، آیه ۲۳).

همچنین است آیه «و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایکم و ما هم بحاملین من خطایهم من شیء انهم لکاذبون و لیحملن أثقالهم و أثقالاً مع أثقالهم و لیسألن یوم القیامه عما کانوا یفترون» (سوره، عنکبوت، آیات ۱۲-۱۳)، که تناقضی ندارد؛ زیرا هر کس مسئولیت خودش را دارد؛ ضمن آنکه مسئولیت

کسی یا کسانی را که همراه کرده است نیز دارد (ص ۲۵۴). در آیه «و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فیها فحق القول فدمرناها تدمیراً» (سوره اسراء، آیه ۱۶) کلمه «امرنا» یک متعلق محذوف دارد یعنی «امرناهم بالصلاح و الرشاد» که با این توضیح اشکال مقدر حل می شود. این تفسیر از ابن عباس و ابن جبیر نیز نقل شده است (ص ۲۵۶-۲۵۷).

اشکال معروفی هست که با توجه به آیات سوره فصلت، آیات ۹-۱۲ و نازعات، آیات ۲۷-۳۰ و سجده، آیه ۴ معلوم نیست که اولاً، زمین پیش از آسمان آفریده شده یا پس از آن؟ ثانیاً، مدت خلقت هشت روز است یا شش روز؟ جواب مؤلف این است که زمین پیش از آسمان آفریده شده؛ هر چند گسترش آن بعد از خلقت آسمان ها بوده است و مدت خلقت نیز شش روز بوده است (ص ۲۵۹).

آیا مردم در قیامت از یکدیگر نیز پرسش می کنند؟ جواب منفی و مثبتش هر دو در قرآن هست (سوره الرحمن، آیه ۳۹؛ سوره قصص، آیات ۷۸ و ۶۶؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱؛ سوره معارج، آیات ۸-۱۰؛ سوره صافات، آیات ۲۴ و ۵۰؛ سوره اعراف، آیه ۶؛ سوره حجر آیات ۹۲-۹۳؛ سوره مدثر، آیات ۳۹-۴۸).

پاسخ این است که در آغاز کار همگی از هول محشر مبهوت و خاموش اند، اما پس از آنکه وضع بر ایشان قدری عادی می شود، نوبت سؤال و جواب می رسد (ص ۲-۲۶۱).

آیا میان آیه «لا أقسم بهذا البلد» و آیه «و هذا البلد الامین» تناقض هست؟ خیر زیرا جواب قسم اولی این است که انسان در رنج آفریده شده و این قسم نمی خواهد، اما جواب قسم دومی این است که انسان هم می تواند بالاترین باشد و هم پست ترین، و این مطلبی است که تأکید لازم دارد (ص ۲۶۲).

آیات ۳۳ و ۳۴ انفال نیز تناقض ندارند؛ زیرا خداوند، تا پیامبر اسلام میان امت حضور دارد، عذاب نمی فرستد؛ هر چند فی الواقع مستحق عذاب باشند (ص ۲۶۳).

در قرآن می خوانیم که در قیامت اعمال وزن می شود، آن هم توزین درست (سوره انبیا، آیه ۴۷؛ سوره اعراف، آیات ۸-۹) و نیز در قرآن می خوانیم که در مواردی بی حساب اجر داده می شود (سوره زمر، آیه ۱۰؛ سوره بقره، آیه ۲۱۲؛ سوره غافر، آیه ۴۰) و متقابلاً اعمال بعضی نیز حبط و ناچیز می شود (سوره کهف، آیه ۱۰۵) و حساب بعضی آسان است (سوره انشاق، آیه ۸) و به هر حال خدا هر کس را بخواهد، می آمرزد و هر کس را بخواهد، عذاب می کند (سوره بقره، آیه ۲۸۴). حاصل جواب هایی که مؤلف نقل کرده، این است که حساب و میزان صحیح است، اما کرم خدا در اجر دادن نیز بی پایان است. در مورد حبط اعمال،



خود صاحبان اعمال، کارهای خویش را ناچیز و بی ارزش کرده اند و ظلمی به کسی نمی شود (ص ۲۶۶).

خدا جان را می گیرد یا ملک الموت یا ملائکه؟ (سوره نحل، آیه ۲۸؛ سوره انعام، آیات ۶۱ و ۶۰؛ سوره سجده، آیه ۱۱؛ سوره زمر، آیه ۴۲). در این مورد هم تناقض نیست؛ زیرا فرشتگان وسیله کار خدا هستند و امر اول خود خداست (ص ۲۶۸).

در آیه ای می خوانیم: «و جزاء سیئة سیئة مثلها» (سوره شوری، آیه ۴۰) و در آیه دیگری آمده است: «يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ». این هم منافاتی ندارد؛ زیرا اولی در دنیاست و ناظر به مجازات و قصاص است و دومی مربوط به قیامت است که خداوند به ملاحظه آثار گناه، ممکن است عذاب را دو برابر کند (ص ۲۷۰).

همچنین آیه «لا تدرکه الأبصار» (سوره انعام، آیه ۱۰۳) و «وجوه يومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة» (سوره قیامت، آیات ۲۲-۲۳) با هم تناقض ندارند؛ زیرا نظر غیر از رؤیت است (ص ۲۷۱).

و نیز آیات «لا یضل ربی و لا ینسی» (سوره طه، آیه ۵۲) و «نسوالله فنیسیهم» (سوره توبه، آیه ۶۷) منافاتی ندارند؛ زیرا نسیان در آیه اول در معنای حقیقی به کار رفته؛ حال آنکه در آیه دوم به معنی تناسی و تغافل است؛ یعنی خدا آنها را از نظر انداخت و بدیشان اعتنا نکرد (ص ۲۷۳).

تقدیر در ازل واقع شده یا هر ساله در شب قدر صورت می بندد؟ جواب این است که تقدیر کلی قطعی نیست؛ هر چند غالب جریان امور بر آن است، برخلاف تقدیر دوم، و این نظیر دو گونه اجل است که در این آیه آمده: «هو الذی خلقکم من طین ثم قضی أجلاً و اجل مسمى عنده» (سوره انعام، آیه ۲) و این در حقیقت همان محو و اثبات است: «لکلّ أجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب» (سوره رعد، آیات ۳۸-۳۹). علم به تقدیرات حتمی ازلی خاص خداست (ص ۲۷۸). این را هم باید توجه داشت که علم ازلی خدا موجب جبر و سلب مسئولیت بندگان نمی شود (ص ۲۷۹).

آیا همگی وارد جهنم باید بشوند یا بعضی هستند که حتی صدای آن را هم نمی شنوند؟ (سوره مریم، آیه ۷۲؛ سوره انبیا، آیه ۱۰۲). جواب این است که «وارد» غیر از «داخل» است. نزدیک شدن به آب جهت استفاده از آن را ورود گویند: «لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون» (سوره قصص، آیه ۲۳). ابن شهر آشوب ضمیر مخاطب «ان منکم الا واردها» را راجع به منکران حشر دانسته است (ص ۲۸۱-۳۸۰).

ماده خلق، هم برای خدا آمده و هم برای بشر (سوره اعراف، آیه ۵۴؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۴). در هر حال، خلقت، احداث شیئی است، بعد از آنکه نبود؛ یعنی باید بی سابقه باشد

(ص ۲۸۲) [به گمان نویسنده مقاله، ماده چیزی که از آن خلق می شود، موجود است و خلق ابداع صورت است؛ حال آنکه امر ایجاد ناگهانی و غیر مسبوق به ماده است: «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» (سوره یس، آیه ۳۶) و پیشتر نیز گفته اند: «امر» راجع به مجردات است و «خلق» مربوط به مادیات].

«عبس و تولى» را مستشرقان مستمسک وجود تناقض در قرآن قرار داده اند که در اینجا به پندار ایشان پیامبر بر کور روی ترش می کند، ولی همورا قرآن صاحب اخلاق شگرف دانسته است: «و انک لعلی خلق عظیم». بعضی در جواب گفته اند: ضمیر «عبس» به پیغمبر بر نمی گردد، بلکه به مردی از بنی امیه که در مجلس حضور داشت و بر کور روی ترش کرد، برمی گردد (ص ۲۸۴). در هر حال، به نظر مؤلف اگر هم ضمیر «عبس» به خود پیامبر بازگردد، گناهی نیست؛ زیرا کور روی ترش کردن پیامبر را ندیده که ناراحت شود. با این حال، خداوند پیامبر را عتاب دوستانه می کند تا حائز عالی ترین و عظیم ترین مراتب اخلاق باشد، و نیز اهمیت ایمان و مؤمن را بیان داشته (ص ۲۸۵). بعضی نیز گفته اند این حرکت پیامبر - اگر از آن حضرت سرزده باشد - برای تأدیب آن مؤمن کور بوده که رعایت ادب کند، نه اینکه فقر و نداری و کوری او باعث روترش کردن حضرت بوده است.

به گمان نویسنده مقاله اینکه ضمیر «تلهی» را در آیات بعد راجع به پیامبر دانسته و گفته اند آن حضرت نادانسته به کور بی توجهی کرد، این توجیه متکلفانه است.

همچنین بین آیه «لولا ان تدارکة نعمة من ربه لنبذ بالعرء و هو مذموم» (سوره قلم، آیه ۴۹) و آیه «فنبذناه بالعرء و هو سقیم» (سوره صافات، آیه ۱۴۵) منافاتی نیست؛ زیرا خداوند یونس را در حالی که بیمار بود، به بیابان افکند، بی آنکه یونس نکوهیده باشد (ص ۳۰۹).

در دو آیه متوالی کهف (۲۵ و ۲۶) «و لبتوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین و ازدادوا تسعاً قل الله اعلم بما لبثوا ...» نیز مشکلی نیست؛ زیرا در آیه اول مدت درنگشان را در غار اعلام می کند و در آیه بعدی می گوید خدا به این مسئله داناتر است (ص ۳۰۹)؛ یعنی اگر خدا نمی گفت، شما نمی دانستید. توجیه دیگر این است که ۳۰۹ سال مذکور در آیه، قول دیگران است و خدا به حقیقت داناتر است (ص ۴۶۶).

نکاتی از باب چهارم

آیا در قرآن مطالبی مخالف با علم هست؟ مثلاً قرآن قلب ادراک کننده را در سینه ها نشان می دهد (سوره حج، آیه ۴۶؛ سوره

آب‌خورشید در چشمه‌ای از لجن تیره رنگ (با آب داغ) غروب می‌کند؟ (سوره کهف، آیه ۸۶) این آیه مربوط به داستان ذوالقرنین است و چون مؤلف به پیروی از ابوالکلام آزاد و چند محقق دیگر ذوالقرنین قرآن را با کوروش هخامنشی منطبق می‌داند و از جمله فتوحات کوروش را در آسیای صغیر نوشته‌اند. چه بسا او غروب خورشید را در خلیج از میر مشاهده کرده که به علت عمق و سواحل سنگی شبیه چشمه است و نه‌ری حامل گل‌های آتشفشانی خاک سرخ در آن می‌ریزد (ص ۳۴۸ و نیز رجوع کنید به صفحات ۵۳۱-۴۶۸).

از جمله نکات تاریخی که بر قرآن گرفته‌اند، اینکه هامان وزیر فرعون را بانی برج بابل (بسیار دور از خاک مصر) پنداشته‌اند، سپس بر قرآن اشکال می‌گیرند؛ در حالی که قرآن در هیچ جا نگفته است هامان برج بابل را به دستور فرعون بنا کرد. طبق آیه ۴ سوره قصص سخن از کاخی بلند است که فرعون می‌خواهد از آن راه به خدای سخن از کاخی بلند است که فرعون می‌خواهد از آن راه به خدای موسی در آسمان‌ها دست یابد و به نقل مؤلف شاید هم فرعون به ریشخند این سخن را می‌گفت (ص ۳۵۱). و نیز مخالفان گفته‌اند هامان در واقع وزیر فرعون نبود، بلکه وزیر خشایارشا (سلطنت ۴۸۶ ق م) که چند قرن بعد از موسی و فرعون می‌زیسته است و خشایارشا بر او خشم گرفت و به دارش کشید و مردخای عمومی استر (ملکه) را به جای او گماشت. اما کتب تاریخ ایران از نام هامان و مردخای خالی است. به نظر می‌آید «هامان» معرب «آمون» یا «امانا» باشد که لقب کاهنان معبد آمون بزرگ در مصر بود؛ همچنان که فرعون نیز لقب شاهان مصر است، نه اسم شاه به خصوصی، و خود معرب «پرو» است (ص ۳۵۳).

این را هم باید توجه داشت که از دوره خاندان نوزدهم فراعنه به بعد موبد بزرگ معبد آمون در نواحی بالای نیل صاحب اختیار مطلق خزان و معابد و سرپرست ساختمان‌ها نیز بوده است و مشکل مطرح شده، حل می‌شود (ص ۳۵۳).

اما اینکه در قرآن آمده است: «قالت اليهود یدالله مغلوله» (سوره مائده، آیه ۶۴) و یهود منکر این قول‌اند، باید گفت: قرآن گاهی آنچه را که بعضی افراد انجام داده‌اند، به کل قوم نسبت می‌دهد و گاه آنچه را پیشینیان کرده‌اند، به پسینیان منسوب می‌دارد. بیشتر مفسران گفته‌اند این بر سبیل الزام است یعنی لازمه مذهب ایشان مستلزم چنین قولی خواهد بود. علامه طباطبائی هم بر این نظر است (ص ۲۵۸).

در روایات آمده است که معنی بسته بودن دست خدا، فراغ خدا از خلقت است؛ یعنی بعد از تقدیر ازلی چیزی عوض نمی‌شود و

۱. تعبیر «الارضین السبع» در دعای قنوت آمده است.

ق، آیه ۳۷) و حتی صدر را به جای قلب ادراک کننده به کار می‌برد. البته ابن سینا قلب را مُدْرِك واقعی و مغز را آلت قلب می‌دانسته، اما علم تاکنون به واقع امر نرسیده است (ص ۳۱۸). به گمان نویسنده مقاله، می‌توان این را نوعی توسع در تعبیر و مجازات و مماشات با زبان قوم تلقی کرد و ارتباطی نفاً یا اثباتاً با این قضیه علمی که مرکز ادراک کجاست، ندارد.

در قرآن شهاب را وسیله ضربه زدن به شیاطین دانسته (سوره ملک، آیه ۵؛ سوره صافات، آیه ۱۰؛ سوره جن، آیات ۹-۸؛ سوره حجر، آیه ۱۸) و این با علم معاصر تناسبی ندارد. مؤلف پاسخ می‌دهد که این گونه تعبیرات قرآنی را که از ماورای ماده صحبت می‌کنند، نباید به معنی ظاهری حمل کرد (ص ۳۲۳). آیت الله معرفت در جای دیگر افزوده است که منظور قرآن، نفی خرافات رایج در باب قدرت جن و شیاطین بوده است (ص ۴۴۱). هفت آسمان را که بارها در قرآن آمده، قدم‌بر هیئت بطلمیوس حمل می‌کردند و کرسی و عرش را هم فلک هشتم و نهم می‌انگاشتند. بعد از آشنایی با نظریات کوپرنیک که خورشید و ماه را از سیارات حذف کرد، ارنوس و نپتون را داخل حساب کردند. عقیده طنطاوی چنین بود، اما عبدالحججه بلاغی می‌گوید قرآن با هیئت قدیم و جدید هر دو قابل انطباق است. به عقیده علامه طباطبائی هم آسمان محسوس و کهکشان‌ها عبارت است از «السماء الدنيا» (یعنی آسمان پایین و نزدیک تر) و شش آسمان فراتر از آن و ورای آن که محل عروج ملائکه است جنبه معنوی دارد (ص ۳۳۲).

همچنین است تعبیر «سبع طرائق» (سوره مؤمنون، آیه ۱۷) که به گفته مؤلف منظور عالم و مدبرات و مقدرات است (ص ۳۳۵).

مؤلف، کوه‌های تگرگ مذکور در آیه ۴۳ سوره نور را به ابرها تفسیر کرده است (ص ۳۳۹-۳۴۱).

هفت زمین (سوره طلاق، آیه ۱۲) یعنی چه؟ سیده‌هبة الدین شهرستانی آن را به سیارات هفت گانه تعبیر کرده (ص ۳۳۱) و عبدالحججه بلاغی گفته: منظور کُرّاتی است که در آن موجودات زنده هست (ص ۳۴۴) و از حضرت علی (ع) هم روایت کرده‌اند که در ستارگان شهرهایی مثل شهرهای شما هست که هر یک با عمود نوری به طول ۲۵۰ سال به هم مربوط می‌شود و فاصله هر آسمانی از آسمان دیگر پانصد سال است (ص ۳۴۵)، به نقل از بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۹۱.

مؤلف گوید: حدیث اخیر احتمالاً از اسرائیلیات است. به نظر خود مؤلف یک زمین بیش نیست و «هفت زمین^۱» یعنی قطعات و مناطق مختلف زمین (ص ۳۴۷).



دوره خاندان نوزدهم صورت گرفته (و اگر مانعی برای استخدام وزیر عبری وجود داشته، در این دوره است؛ حال آنکه یوسف صدها سال پیش از موسی بوده است) (ص ۳۶۳).

اینکه پنداشته اند در قرآن لحن (= غلط و انحراف صرفی و نحو) هست، بیجاست. باید دانست قرآن سند صحت لغت است، نه به عکس (ص ۳۶۹). مواردی از ایرادات را که گاه مستند به روایاتی از صدر اسلام نیز هست، ذکر می کنیم و اجمالاً توضیح می دهیم.

از عایشه روایت کرده اند که سه غلط از کاتب در قرآن هست:

۱. «ان هذان لساحران» (سوره طه، آیه ۶۳)؛

۲. «ان الذين آمنوا و الذين هادوا و الصابئون» (سوره مائده، آیه ۶۹)؛

۳. «و المقيمین الصلاة و المؤمنون الزکاة» (سوره نساء، آیه ۱۶۲).

و از سعید بن جبیر نقل کرده اند که یک مورد دیگر افزود:

«فَأَصْدَقَ وَ اَكْنَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (سوره منافقون، آیه ۱۰).

و نیز گفته اند در آیه «يَتَرَبَّصَّنَ بَانفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اشْهُرٍ وَ عَشْرًا» (سوره بقره، آیه ۲۳۴) چرا «عشرة ایام» نیامده است که البته این مورد اگر برای اعراب غیر مأنوس بود، ایراد می گرفتند (ص ۳۶۹) و تقدیر «عشر لیال» است (ص ۳۷۵).

درباره «ان هذان لساحران» توجیهاات فراوان است و مؤلف کتاب از ابو عمر بن علاء روایت کرده که من شرم دارم «ان» را مشدد و «هذان» را مرفوع بخوانم (شاید مرادش این است که ان وقتی مخفف شد، دیگر نصب نمی دهد).

اما درباره اشکال رفع در معطوف به منصوب: «ان الذين آمنوا... و الصابئون»، گفته اند معطوف است به محل اسم که مبتدا و مرفوع است. اما اینکه مورد مشابه زیر چرا منصوب است: «ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصارى و الصابئين» گفته اند به مناسبت «ی» در نصاری «صابین» نیز منصوب آمده، حال آنکه در مورد پیشین به مناسبت محاورت با او در «هادوا» صابئون مرفوع آمده است (ص ۳۷۰-۳۷۱).

اما نصب «المقيمین الصلاة» در آیه ۱۶۲ سوره نساء به مناسبت مدح و اختصاص است؛ همچنان که در آیه ۱۷۷ بقره دیده می شود: «الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين...» (ص ۳۷۲).

اما جزم «و اکن» به علت عطف به «اصدق» است، به شرط اینکه بدون فاء در نظر گرفته شود (ص ۳۷۲).

ایراد گرفته اند که در آیه ۳۰ سوره بقره به جای «نقدس لک» از قول ملائکه، «نقدسک» کافی بوده است و «نقدس لک»

۲. قرآن، خستگی و لزوم استراحت را از خدائی می کند (سوره فاطر، آیه ۳۵؛ سوره ق، آیه ۵۰).

این عقیده اکثر اقوام قدیم و عقیده غالب یهود بوده است؛ حال آنکه قرآن خدا را فاعل مختار می داند (سوره رعد، آیه ۳۹؛ سوره الرحمن، آیه ۲۹؛ سوره هود، آیه ۱۰۷؛ سوره بروج، آیه ۱۶؛ سوره فاطر، آیه ۱) آنچه این مطلب را تأیید می کند، دنباله آیه است که می فرماید: «بل یداه میسوطان ینفق کیف یشاء» (سوره مائده، آیه ۶۴) و این در پاسخ آن بوده که یهود پس از نزول آیه «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له» (سوره بقره، آیه ۲۴۵؛ سوره حدید، آیه ۱۱) گفتند: خدایی که از بندگان قرض بخواهد، خود فقیر است و دست هایش بسته (ص ۳۵۶ و ۳۵۹).

یهود بر تغییر قبله نیز ایراد گرفتند و پاسخ آمد و «لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله» (سوره بقره، آیه ۱۱۵). اسلام، عند الاقتضاء به نسخ در احکام عقیده دارد (سوره بقره، آیه ۱۰۶)؛ حال آنکه یهود احکام را ازلاً و ابداً ثابت می پنداشتند. ظاهراً ایراد بر این نظر نیز تکرار شده که قرآن در جواب می گوید: «و اذا بدلنا آیه مکان آیه- و الله اعلم بما ینزل- قالوا انما انت مفتربل اکثرهم لا یعلمون» (سوره نحل؛ آیه ۱۰۱). یهود، هم تغییر در خلقت و هم تغییر در قوانین را منکر بودند (ص ۳۶۱).

این نظریه فراغت از خلقت در تورات چنین تعبیر شده که خداوند در شش روز آفرینش را تمام کرد و روز هفتم به استراحت نشست^۲ (سفر تکوین، باب دوم، آیه ۱)

در قرآن آمده است: «و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله قولهم بأقواهم یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انى یوفکون» (سوره توبه، آیه ۳۰)، اما یهود و مسیحیان این نسبت را منکرند. باید دانست عزیر همان عزراست که شریعت موسی را پس از دوران اسارت بابل احیا کرد و حتی اسفار تورات را به سال ۴۵۷ ق م از حافظه ها به روی کاغذ آورد و لذا بعید نیست لقب «پسر خدا» بدو از باب تکریم مقام معنوی او نزد یهود باشد؛ همچنان که لقب «پسر خدا» به مسیح نیز از همین راه بوده است و همزمان با مسیح، این اصطلاح «پسر خدا» در نوشته فیلون اسکندرانی (سی قبل از میلاد و چهل بعد از میلاد) به قلم آمده است (ص ۳۶۳، به نقل از المنار، ج ۱۰، ص ۳۲۲-۳۲۸).

در قرآن آمده است که یوسف به فرعون گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» (سوره یوسف، آیه ۵۵). ایراد گرفته اند که معهود نیست فراغت مصر از بیگانگان خصوصاً عبریان وزیر استخدام کرده باشند. پاسخ این است که واگذارنده مقام وزارت به یوسف نیز خود از نژاد هند و اروپایی بوده که از سال ۱۵۷۰ ق م تا ۱۸۰۰ ق م بر حکومت مصر مسلط شدند (خاندان های پانزدهم و شانزدهم و هفدهم فراغت). خاندان هجدهم به بعد مصری هستند و مهاجرت یهود مربوط به موسی و فرعون در

اعراب بوده (ص ۴۴۵)، حال آنکه به نظر مؤلف قصه های قرآنی حقیقت واقع است (ص ۴۳۹)؛ مثلاً قصه موسی و فرعون و یوسف و برادرانش در تاریخ مصر قدیم نیامده (و در تورات آمده) و تاریخی است. اگر غالب قصص قرآن از فرهنگ رایج بین اعراب بود، قرآن تصریح نمی کرد که توای پیامبر و قوم تو اینها را نمی دانستید (سوره هود، آیه ۴۹).

مؤلف منکر این است که برای نمونه قصه هاییل و قبایل «تمثیل» باشد، با این استدلال که در قرآن می خوانیم: «و اتل علیهم نبأ ابی آدم بالحق» (سوره مائده، آیه ۲۷) و البته مؤلف بر هنرنمایی تصویری قرآن تأکید می کند، اما اینکه بگویند این از اساطیر شایع در ملل قدیم بوده، گستاخی است (ص ۴۵۲).

طبق تحقیقاتی که مرحوم معرفت نقل کرده است، فرعون معاصر موسی «مفتاح» از خاندان نوزدهم است که هم اکنون جثه مومیایی اش در موزه مصر موجود و مصداق «اللیوم نتجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه» (سوره یونس، آیه ۹۲) است و نیز از این فرعون لوحی باقی است که در آن مدعی شده اند که بنی اسرائیل را نابود کرده است. البته این کتیبه را زمانی نوشته اند که می پنداشته اند آن کار حتماً انجام می شود اما انجام نشد و فرعون به هلاکت رسید، لیکن کتیبه به شماره ۵۹۹ در دار الآثار مصر موجود است (ص ۵۵۷-۵۶۰). در هر حال، فرعونیان نمی خواستند عجز خود را از جلوگیری از مهاجرت بنی اسرائیل اعتراف کرده باشند. و فرمانروایان بعدی کوشیدند نام و آثار آنان را تا می توانند از میان بردارند. با تفصیل فوق تاریخی بودن اصل قصه موسی و فرعون تأیید می شود.

مرحوم معرفت به پیروی از ابوالکلام آزاد و دیگر محققان طی بحث مفصلی کوشیده است اثبات نماید که کوروش همان ذوالقرنین مذکور در قرآن است (ص ۴۶۸-۵۵۱) و حتی قول ابوریحان بیرونی را که ذوالقرنین احتمالاً شمر برعش (۲۷۵-۳۰۰ میلادی) اولین پادشاه حمیری است، نمی پذیرد و می گوید از حمیریان آن که ملقب به «ذوالقرنین» بوده، دومین پادشاه حمیری ملقب به «صعب» است که از ۳۰۰ تا ۳۲۰ میلادی حکومت کرده و اعراب بدو افتخار می کرده اند و در خطبه قس بن ساعده نیز نام او آمده است (ص ۵۳۱-۵۳۲) و افسانه ها درباره او ساخته اند که به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. در اینجا گفتار خود را در بازخوانی کتاب شبهات و ردود حول القرآن الکریم به پایان می برم.

۳. آیا به نظرتان عجیب نمی رسد که از کوروش و هخامنشیان به طور کلی ذکری در شاهنامه نیست؟ و حتی تمام دوره اشکانیان با سیزده بیت بیان شده است.

مفعول دیگری می طلبد. پاسخ این است که در معنی دقت نکرده اند؛ زیرا «نقدس لک» یعنی تظہیر نفس برای آمادگی حضور در ساحت قدس الهی، نه تقدیس خود خدا. ملائکه چون آدم را پاکیزه نمی انگاشتند، گفتند ما خود را برای عبادت خدا تقدیس می کنیم، یا اشیا را پاک می کنیم، نه اینکه افساد کنیم، تا ترجیحی به آدم داشته باشند (ص ۳۷۶).

گفته اند: در فقره «کن فیکون» (سوره آل عمران، آیه ۵۹)، «کن فکان» ارجح است. بعضی نیز جسارت ورزیده، گفته اند: رعایت قافیه شده است! پاسخ این است که «یکون» ثبوت و دوام را می رساند؛ یعنی خدا هر گاه امر کند، واقع می شود، نه اینکه فقط در گذشته واقع شده باشد (ص ۳۷۸).

درباره آیه «و کان وراثهم ملک یاخذ کل سفینه غصبا» (سوره کهف، آیه ۷۹) گفته اند: درست این بود که گفته می شد «و کان قدأمهم ...». جواب این است که این نظیر «من وراثهم برزخ ...» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰) و «عن وراثه جهنم» (سوره ابراهیم، آیه ۱۶) و «من وراثهم جهنم» (سوره جائیه، آیه ۱۰) و «من وراثه عذاب غلیظ» (سوره ابراهیم، آیه ۱۶) است و غرض از این تعبیر، خطری است که شخص را دنبال می کند؛ هر چند زماناً پیش روی او باشد (ص ۳۷۹) (و از این قبیل است: «وراثهم یوماً ثقیلاً» سوره هل اتی، آیه ۲۷).

گفته اند به جای «و طور سینین» بایستی «سیناء» گفته می شود همچنان که در آیه ۲۰ سوره مؤمنون آمده است. پاسخ این است که «سین» صحرائی است که به کوه طور منتهی می شود و «سیناء» نام کوه است (ص ۳۸۰).

در آیه «سلام علی الیاسین» (سوره صافات، آیه ۱۳۰) کلمه را جمع تصور کرده و ایراد گرفته اند که به جای مفرد به کار رفته؛ حال آنکه این خود صورت دیگری از کلمه «الیاس» است (ص ۳۸۱) گفته اند در آیه «اتیا اهل قریه استطعموا اهلها» بهتر بود که گفته می شد: «استطعماهم» ایراد کننده ندانسته است که فقره «استطعموا اهلها» وصف «قریه» است! (ص ۳۹۱).

در آیه ۲۷۵ ایراد گرفته اند که بهتر بود گفته می شد: «انما الربا مثل البیع»! پاسخ این است که منکران تحریم ربا می پنداشته اند وجه تحریم، سود بردن از ریاست. از این رو، می گفتند در بیع هم سود ملحوظ است؛ حال آنکه وجه تحریم ربا نحوه سود بردن است، نه اصل سود بردن، و در سود بردن از ربا مفاسد بسیاری است (ص ۳۹۲).

نکاتی از باب پنجم

درباره بسیاری از قصص قرآنی گفته اند که از فولکلور رایج بین